

## دلیل چهارم) آیه اهل ذکر

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

ترجمه:

«و پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم. اگر [این حقیقت را] نمی‌دانید [که پیامبران از جنس بشر بودند] از اهل دانش و اطلاع بپرسید [تا دیگر نگویند که چرا فرشته‌ای به رسالت نازل نشده است؟!]

۱. این آیه در سوره انبیا (آیه ۷) هم وارد شده است.

۲. آیه ضرورت سؤال را هم در حق مقلدین و هم در حق مجتهدین ثابت می‌کند.

۳. اما درباره دلالت این آیه هم همان نکاتی که درباره آیات دوم و سوم مطرح کردیم قابل طرح است.

## دلیل پنجم) روایات

۱. توجه شود روایات بسیاری در اهمیت مشورت کردن مطرح است که البته ربطی به بحث ما ندارد.<sup>۲</sup>

روایتی مثل فرمایش امیرالمؤمنین (ع) که می‌فرماید:

«قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلَى الْيَمَنِ فَقَالَ وَهُوَ يُوصِينِي: يَا عَلِيُّ، مَا حَارَ مَنْ اسْتَحَارَ، وَلَا نَدِمَ مِنْ اسْتَشَارَ»<sup>۳</sup>

و یا روایاتی که مردم را به مشورت دادن به حاکم مسلمین تحریک کرده است و حاکم را در اموراتی که نمی‌داند، به مشورت گرفتن امر می‌کند:

«الإمامُ عليٌّ عليه السلام: لا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ، أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَ؛ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ، وَلَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي.»<sup>۴</sup>

«از گفتن سخن حق، یا مشورت دادن عادلانه، خودداری نکنید؛ زیرا من خود را بالاتر از این که خطا کنم نمی‌دانم و از اشتباهکاری ایمن نیستم، مگر این که خدای بزرگ مرا حفظ کند که اختیاردار هموست.»

«عنه عليه السلام - لعبد الله بن العباس وقد أشار عليه في شيء لم يوافق رأيه - : لك أن تُشيرَ عليَّ، وأرى، فإن عصيتك فأطعني.»<sup>۵</sup>

۱. نحل: ۴۳.

۲. ن ک: میزان الحکمه، ج ۹، ص ۲۹۰۰.

۳. امالی (شیخ طوسی)، ص ۱۳۶.

۴. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۱۰، ح ۹۹۰۴.

۵. همان، ح ۹۹۰۵.





«به عبد الله بن عباس که ایشان را به چیزی راهنمایی کرد، که با نظر ایشان سازگاری نداشت - فرمود: تو حق داری نظرت را به من بگویی، و من هم نظر خاص خود را دارم. بنابراین، اگر بر خلاف [نظر] تو عمل کردم تو از من پیروی کن.»

«عنه عليه السلام - لَطْلِحَةَ وَالزُّبَيْرِ بَعْدَ بَيْعَتِهِ بِالْخِلَافَةِ، وَقَدْ عَتَبَا عَلَيْهِ مِنْ تَرَكَ مَشُورَتَهُمَا، وَالِاسْتِعَانَةَ فِي الْأُمُورِ بِهِمَا - : وَاللَّهِ، مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ... فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَضَعَ لَنَا وَأَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ، وَمَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاقْتَدَيْتُهُ، فَلَمْ أَحْتِجْ فِي ذَلِكَ إِلَى رَأْيِكُمْ، وَلَا رَأْيِ غَيْرِكُمْ، وَلَا وَقَعَ حُكْمٌ جَهْلَتُهُ، فَاسْتَشِيرَكُمَا وَإِخْوَانِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمَا، وَلَا عَنْ غَيْرِكُمْ.»<sup>۱</sup>

«به عبد الله بن عباس که ایشان را به چیزی راهنمایی کرد، که با نظر ایشان سازگاری نداشت - فرمود: تو حق داری نظرت را به من بگویی، و من هم نظر خاص خود را دارم. بنابراین، اگر بر خلاف [نظر] تو عمل کردم تو از من پیروی کن.»

۲. برخی از روایات هم مربوط به شورا و انتخابی است که یک شورا نسبت به تعیین امام و حاکم انجام می‌دهد. این روایات هم دخلی در بحث ما ندارد چرا که از آن - بر فرض که دلالت این روایات کامل باشد - بیش از آن استفاده نمی‌شود که یک شورا می‌تواند حاکم را تعیین کند (و لذا هم مربوط به موضوع حکومت است و هم دال بر انحصار و وجوب این طریقه نیست).

روایتی مثل فرمایش امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه:

«وَأِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى»<sup>۲</sup>  
«شورا برای مهاجرین و انصار است. اگر بر مردی در خلافت اجتماع کردند و او را پیشوا نامیدند خداوند به آن راضی است»

۳. برخی از روایات نیز دال بر آن است که اگر شورایی در امر خلافت شکل گرفت، کسانی که در آن شورا بوده‌اند نباید از بیعت برگردند.

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ (اعلمهم) بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ. فَإِنِ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتَبَ، فَإِنِ أَبِي قُوتِلَ. وَلِعَمْرِي، لَئِن كَانَتِ الْأَمَامَةُ لَا تَتَعَقَّدُ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ، فَمَا

۱. همان، ح ۹۹۰۶

۲. امالی (شیخ طوسی)، ص ۱۳۶



إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ، وَلَكِنْ أَهْلِهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا، ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ. أَلَا وَإِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ، وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ.<sup>۱</sup>

روشن است که اولاً این فرمایش ناظر به کسانی است که سابقاً بیعت کرده‌اند و تسری حکم از موضوع حکومت به غیر آن و از بیعت کنندگان به غیر آنها کامل نیست.

چنانکه در عهدنامه صلح امام حسن (ع) با معاویه، حضرت فرموده‌اند:

«وَلَيْسَ لِمُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ عَهْدًا بَلْ يَكُونُ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِهِ شُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۲</sup>

و روشن است که این علاوه بر اینکه مربوط به خلافت و حکومت است، قضیه‌ای در واقعه خاص است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵